

درنگ



محسن جبارنژاد پژوهشگر علوم سیاسی:

ما برای دولت‌سازی در نظام انقلابی نظریه‌پردازی نکرده‌ایم

متن زیر یادداشتی است که محسن جبارنژاد، پژوهشگر علوم سیاسی درباره نظریه دولت و پارادوکس نظم - انقلاب (تأملی در یک پرسش اساسی در باب نظریه دولت) نوشته است:

یکی از مراحل اساسی در هر انقلاب، تبدیل نهضت به نهاد یا تبدیل انقلاب به نظم مستقر به ویژه در قالب دولت است. عمده نظریه‌پردازان انقلاب بر این باورند که جامعه آنگاه که تکانه‌های شدید انقلاب را پشت سر بگذارد وارد مرحله ترمیدور یا فروکش کردن شور انقلابی می‌شود و پس از آن است که دوران نظام‌سازی آغاز می‌شود. اصولاً در تلقی راجح، انقلاب معمولاً با بحران سیاسی آغاز می‌شود و با سامان سیاسی به پایان می‌رسد. در واقع انقلاب زمانی آغاز می‌گردد که قدرت سیاسی انحصاری دولت در بونه از مومن قرار می‌گیرد و شکست می‌خورد و هنگامی به پایان می‌رسد که همان قدرت دوباره به دست رژیم جدید، استقرار می‌یابد.

در این ایده، انقلاب جریان موقت، غیر دائمی و پایان‌پذیر است. طبق این تلقی، انقلاب نوعی بی‌ثباتی و آنا‌رشی محسوب می‌شود حال آنکه نظام‌سازی با نوعی ثبات همراه است، لذا انقلاب و نظم، توأمان قابل جمع نیستند و وضعیت‌ی پارادوکسیکال را شکل می‌دهد و لذا هر گونه سخن گفتن از نظریه دولت یا حد‌اکثر فاکتد معنا دانسته می‌شود. البته، به برخی مارکسیست‌های منتقد سر مایه‌داری نظیر تروتسکی انقلاب دائمی را برای غلبه بر محافظه‌کاری دوران نظام‌سازی بساطت‌انقلاب (پنجاه سال دوم) پیشنهاد می‌دهد، نظریه «نظام انقلابی» است.

یکی از غفلت‌های بزرگ در روشنفکران در نظریه‌پردازی در باب دولت در ایران، غفلت از انقلاب اسلامی است. اصولاً نظریه‌پردازی در باب دولت در یک نظام انقلابی، بسیار متفاوت از نظریه‌پردازی در یک نظام غیرانقلابی است؛ چه اینکه سیاست و امر سیاسی و بالتبع دولت (به عنوان نقطه کانونی سیاست) آن‌گاه که در نسبت با انقلاب فهم شود، تحولات مهمی را موجب خواهد شد. به عنوان مثال انقلاب اسلامی ایران، موجب شکل‌گیری نسل جدیدی از نظریات انقلاب شد؛ تحولات جدی در ایده‌ها و نظرات برخی از مهم‌ترین متفکران این انقلاب را به مثابه الگوی دولت در گام دوم انقلاب سیاسی و اجتماعی تضاد و ناسازگاری و تنش و لیبی باعث شد تا فقه اهل سنت که پیش از این یک فقه امنیت‌محور باشد، در آستانه چرخشی پارادایمیک و رو به سوی فقه عدالت محور قرار گیرد. اینکه قیام علیه حاکم ظالم و فاسد و انقلاب علیه او که کمتر در میان رجال دینی اهل سنت بافت می‌شود، به یکباره تبدیل به یک مسئله جدی می‌شود، نشان از اهمیت و تأثیر انقلاب و ضرورت حضور آن در نظریه‌پردازی در باب دولت است.

یکی از غفلت‌های بزرگ روشنفکران در نظریه‌پردازی در باب دولت در ایران، غفلت از انقلاب اسلامی است. نظریه‌پردازی در باب دولت در یک نظام انقلابی، بسیار متفاوت از نظریه‌پردازی در یک نظام غیرانقلابی است؛ چه اینکه سیاست و امر سیاسی و بالتبع دولت (به عنوان نقطه کانونی سیاست) آن‌گاه که در نسبت با انقلاب فهم شود، تحولات مهمی را موجب خواهد شد



آسیب‌شناسی پژوهش انسانی در کشور

ساختار پژوهش کشور در خدمت علوم انسانی نیست

تأثیر نظام آموزش بر پژوهش

به نظر می‌رسد در فضای علوم انسانی به‌طور خاص، دلیل بسیار کلیدی برای افول کیفیت علم و پژوهش، به دانست. نظام‌های آموزش دانشگاهی در قالب کلاس درس و استادان و سیلابس درس‌ها کفایت کیفیت و مهارت‌های لازم را یاد بگیرد، ندارند. در نتیجه این وضعیت ما با نوعی آشفتگی در استانداردهای علمی مواجه می‌شویم که هر کس به ظن خودش هر چیزی را می‌تواند علمی تلقی کند. استادان پر مشغله‌ای که نه تنها فرصت مطالعه رساله‌ها و کارهای دانشجویی را ندارند، بلکه از آن بدتر به دلیل منافع مالی، رساله‌های بیشتری را می‌گیرند و بی‌آنکه آنها را بخوانند، آنها را تایید می‌کنند، عملاً نسلی را به جامعه تحویل می‌دهند که نه تنها غلط و نادرستی را به جای شیوه درست علمی آموخته است.

آسیب‌های حکمرانی علوم انسانی

آسیب‌های فعلی که در حوزه مدیریت و حکمرانی پژوهش علوم انسانی قابل احصاست، در پژوهشی که توسط حسن دانایی فرد در سال ۹۷ انجام شده با نظر خبرگان علوم انسانی جمع‌آوری و دسته‌بندی شده است که مطالعه نتایج آن می‌تواند دیدگاه درستی پیرامون وضعیت اشکالات فعلی علوم انسانی در کشور ارائه کند.

در این پژوهش نظیر کارشناسان و صاحب‌نظران در دست‌بندی‌هایی به عنوان عرصه‌های آسیب در فضای پژوهشی طبقه‌بندی شده است. در خصوص سیاست‌گذاری نظام پژوهش در کشور مهم‌ترین آسیب عدم احساس نیاز مجموعه‌های حاکمیتی به پژوهش‌های علوم انسانی و کاربست آن برای پژوهش‌های علوم انسانی و متثری که با آن مورد سنجش قرار گرفته می‌شوند، متناسب با نیاز علوم انسانی اسلامی نیست و شاخص‌های ارزیابی پژوهش در این زمینه نیاز به اصلاح دارد. ناآرامی عملکرد سازمان‌های متولی جهت‌دهی به علوم انسانی مانند شورای عتف و شورایی عالی انقلاب فرهنگی که اساساً وظیفه سیاست‌گذاری در این زمینه را دارا بر نامه‌ای در این زمینه ندارد، است. حاکمیت نگاه مهندسی و کمی‌گرا در مدیریت علوم انسانی، بر خورد شماری و رفع تکلیفی با مسائل علوم انسانی با هدف آمارسازی، نداشتن نظام اولویت‌بندی پژوهشی و شفاف نبودن نقشه جامع علمی کشور در حوزه پژوهش علوم انسانی و روش‌شناسی آن، تغییر و تحولات قوانین و مقررات

انکابی ندارد؛ پژوهش‌های دولتی عمدتاً جنس سفارشی داشته و بدون نیازسنجی حقیقی انتخاب موضوع می‌شوند، در حالی که اگر پژوهشگر به راستی دغدغه‌مند باشد، سفارش نمی‌پذیرد و نمی‌توان با توصیه‌های مکرر به وی، او را متقاعد ساخت دست به پژوهشی با موضوعی فرمایشی بزند.

پیشینه پژوهش در کشور

پیشینه سیاست‌گذاری پژوهش در ایران نشان‌دهنده تقسیم‌بندی آن به چند دوره زمانی است. دوره اول با تأسیس شورای توسعه و تشویق پژوهش‌های علمی است که از سال ۱۳۵۰ شروع می‌شود. دوره دوم با تأسیس شورایی پژوهش‌های علمی کشور در سال ۱۳۵۳ شروع شده و تا ۱۳۵۷ ادامه یافته است. در این دوره مراکز متعدد تحقیقاتی (۸۶ مرکز) با بودجه پژوهشی مصوب تأسیس می‌شوند. دوره زمانی سوم مربوط به سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۸ است که عملاً کار شورای پژوهش علمی کشور راکد است. شروع دوره چهارم از سال ۱۳۶۸ است که شورای مذکور با وظایف و ترکیب جدید آغاز به کار می‌کند. طی این دوره اولویت‌های تحقیقاتی کشور، موانع پژوهش، طرح‌های ملی و تدوین سند طالغان انجام می‌گیرد. دوره پنجم از سال ۱۳۸۱ شروع شده و وظایف شورای قبلی به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (با توجه به تغییر نام آن) به عنوان متولی اصلی سیاست‌گذاری، انسجام‌بخشی و برنامه‌ریزی تحقیقات منتقل می‌شود ولی بعدها به شورای عالی علوم، تحقیقات و فناوری به ریاست رئیس‌جمهور و مشارکت وزرای ذریبط واگذار می‌شود. نهادهای دیگری در ساختار تحقیقاتی کشور از جمله شورای عالی انقلاب فرهنگی، مجلس شورای اسلامی و فرهنگستان‌های علوم نیز در کنار شورای مذکور حضور دارند که هر کدام به‌نحوی تأثیرگذار هستند که باعث عدم تمرکز مراکز و نهادهای سیاستگذار در امر پژوهش (و البته آموزش عالی) شده است.

در بیشتر دستگاه‌های اجرایی کشور، پژوهش علوم انسانی در موازات سایر کارهای بروکراتیک قوای نظام قرار گرفته است و هیچ هویت متمایز و قابل‌انکابی ندارد



محمد خداپرست

پژوهش ثمره اندیشه است و در جامعه‌ای که آند پیشین‌دین‌های نداشتنه باشد، پژوهش هم دچار بی‌مهری خواهد شد. متأسفانه در کشور ما به‌ادعان صاحب‌فکران، با وجود ریل‌گذاری‌های صورت گرفته طی سالیان اخیر پژوهش هنوز نتوانسته است جای خود را در کشور باز کند. به رغم تأکید رهبری بر موضوع پژوهش در علوم انسانی در دهه‌های اخیر، همچنان نتوانسته‌ایم مشکلات کشور را توسط پژوهش حل کنیم و این موضوع در حوزه علوم انسانی خصوصاً در دانشگاه‌ها دوچندان بیشتر به چشم می‌خورد. پژوهش علوم انسانی در فضای فعلی کشور تبدیل به یک کالای تشریفاتی شده است که عملاً نسبتی با نیازهای بنیادین یا کاربردی جامعه ندارد. دانشجو برای اتمام دوره تکمیلی خود بدون آنکه به روش‌های پژوهش مسلط باشد و آسیب‌ها را بشناسد، با گرتبه‌داری از سایر پژوهش‌ها روش و موضوعی انتخاب می‌کند و پژوهشی به‌آماره‌های پژوهشی در حل خاک خوردن میان‌کتابخانه دانشگاه‌ها می‌افزاید. استاد دانشگاه هم برای ارتقای جایگاه و بدون آنکه بتواند از مجموع پژوهش‌هایش به یک نظام کلی و دکترین در حوزه علوم انسانی رسید، هر سال به حجم پژوهش‌های کشور اضافه می‌کند. بی‌تفاوتی به اهمیت پژوهش در حوزه علوم انسانی باعث شده با وجود اینکه چنین پژوهش‌هایی به زعم همه صاحب‌نظران، از نان شب برای علوم انسانی واجب‌تر است اما نتوانند خوراک مغذی به پرادایم علم اسلامی تزریق کنند.

اما در این میان چه کسی است که پیش از آغاز دست به قلم بردن، از خود سؤال کند که پژوهش برای چیست، باید چگونه انجام شود، قرار است به چه سرانجامی برسد و چه جایی در حوزه نظام داشته باشد؟ به عبارتی می‌توان گفت در حال حاضر بیش از آنکه در حوزه پژوهش علمی از مسائل و مشکلات رنج ببریم؛ از بی‌مسئلی رنج می‌بریم. پژوهش‌ها آغاز می‌شود و پایان می‌یابد بی‌آنکه پژوهشگر هدفگذاری خود از پژوهش را با یافته‌های آن تطبیق و با نگرشی انتقادی اصالت‌متدلوژی خود را مورد بررسی قرار دهد و اساس چنین کاری را ضروری بداند.

در میان این ابهام و سردرگمی، نقش سیاستگذار و حکمران فوق‌العاده حیاتی است، چراکه از یکسو همین سبک حکمرانی پژوهشی دانشگاهی است که اکنون علوم انسانی را در حوزه پژوهش به این حال و روز انداخته است و پژوهش‌های فرمالیته و بدون ارزشگذاری متدولوژی را ملامت‌رشد و از تقای سیستم آموزشی در نظر می‌گیرد. از سوی دیگر اگر قرار باشد اصلاحی در فرآیندها صورت گیرد، اولین تغییرات باید در سطح حکمرانی انجام شود و سپس به جامعه پژوهشگران تسری یابد، چراکه عمده پژوهش‌های علوم انسانی با حمایت حاکمیت و در دستگاه‌ها و سازمان‌های مورد حمایت دولت به سرانجام می‌رسد و نقش بخش غیرحکومتی در پژوهش‌های علوم انسانی به دلیل ماهیت آن بسیار ناچیز است.

در چارچوب حکمرانی پژوهش همه اجزا به یکدیگر متصل هستند؛ یعنی ورودی‌های منابع انسانی ضعیف در اثر عدم اثربخشی تولیدات، عدم سیاست‌گذاری صحیح و عدم اجرای صحیح پژوهش‌ها بوده است و خود این ضعف در سیاست‌گذاری و مدیریت و اجرا موجب ورودی‌های ضعیف خواهد شد و این چرخه با همین منابع ورودی ضعیف ادامه خواهد داشت.

در بیشتر دستگاه‌های اجرایی کشور، پژوهش علوم انسانی در موازات سایر کارهای بروکراتیک قوای نظام قرار گرفته است و هیچ هویت متمایز و قابل